

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۳۰ سرمایه؛ کارل مارکس
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم؛ ف. فرخی

سرمایه پولی و سرمایه واقعی. I

تنها سؤال مشکلی که ما اکنون در ارتباط با سیستم اعتباری بدان میرسیم عبارتست از:
اولاً: انباشت سرمایه پولی حقیقی. این تا چه حد نشانه ای است از انباشت سرمایه واقعی
یعنی باز تولید در مقیاس گسترده، و تا چه حدی نشانه آن نیست؟ آیا این به اصطلاح کثرتِ
{plethora} سرمایه فقط بیانی است که در مورد سرمایه بهره آور یعنی سرمایه پولی
استفاده می شود، فقط روش بیانی است برای زیادی محصول صنعتی، و یا کثرت پدیده ای
است ویژه که در کنار آن موجود است؟ آیا این کثرت، این عرضه بیش از حد سرمایه پولی،
با حضور حجمهای پولی راکد مانده (شمشها، سکه طلا و اسکناس پول کاغذی که توسط
بانک مرکزی به جریان می افتد) منطبق است، بطوریکه این سرشاری پول واقعی نمایانگر
و شکل نمودی ای است برای آن کثرت سرمایه استقراری؟

دوماً: تا چه حدی کمبود پول، یعنی کمبود سرمایه استقراری، نمایانگر نقصان سرمایه
واقعی (سرمایه کالایی و سرمایه مولد) است؟ از جهت دیگر تا چه میزانی با کمبود پول
بهمین عنوان، یعنی کمبود وسائل گردش، منطبق است؟

در حدی که ما تا به این جا شکل ویژه انباشت سرمایه پولی و ثروت پولی را در کل مورد
ملاحظه قرار داده ایم، آن خود را در انباشت خواسته های مالکیت در مقابل کار خلاصه
کرده است.

همانطور که نشان دادیم انباشت سرمایه قرضه دولتی چیزی بجز افزایش طبقه ای از
طلبکاران دولتی که بر بخشی از مبلغ مالیاتی محق شده اند، نیست.^۶ در رابطه ای که حتی

(۶) «اوراق دولتی چیزی نیستند بجز سرمایه ای مجازی که تشکیل شده است از آن بخش معینی از درآمد
سالانه که برای پرداخت قرض تعیین شده است. یک سرمایه به همان بزرگی خرج شده است؛
این {سرمایه} بعنوان نامگذارنده قرض عمل میکند، اما این آن چیزی نیست که اوراق دولتی نمایندگی
میکند، زیرا سرمایه بهیچوجه دیگر موجودیت ندارد. در عین حال ثروت‌های جدیدی می بایست از طریق

انباشت قرض میتواند بعنوان انباشت سرمایه جلوه کند، میتوان اوج وارونگی را که در سیستم اعتبار جای دارد، نظاره کرد. این اوراق قرضه که برای سرمایه ابتدا نأ وام داده شده و مدتها پیش بمصرف رسیده صادر میگردند، این المثنی های سرمایه نابود شده، تا زمانیکه کالاها قابل فروشی هستند و از این طریق میتوانند مجدداً به سرمایه مبدل گردند، برای صاحبانشان بعنوان سرمایه عمل میکنند.

سند مالکیت بروی مشاغل دولتی، راه آهن ها، معادن و غیره همانطور که دیدیم در واقع سند روی سرمایه واقعیند. علارغم این، موجب هیچ دسترسی ای به این سرمایه نمیشوند. آن غیر قابل بازپس گیری است. اینها فقط طلب قانونی پی را بر روی ارزش اضافه ای که از طریق آن می توان بدست آورد موجب می شوند. اما این سند ها نیز به المثنی های سرمایه واقعی تبدیل می شوند، همانند بارنامه ای می مانند که ارزشی را در جوار و همزمان با محموله کسب کرده باشد. اینها به نمایندگان اسمی برای سرمایه ناموجود مبدل می شوند. زیرا سرمایه واقعی در جوار اینها موجود است و بهیچوجه بدلیل اینکه این المثنی ها از شخصی به شخص دیگر تغییر مکان میدهند، دست به دست نمی شود. اینها اشکالی از سرمایه بهره آور را بخود میگیرند، زیرا آنها نتنها در آمد های معینی را تضمین می کنند، بلکه همچنین به این دلیل که از طریق فروش می توان بازپرداختشان را بمثابة ارزش سرمایه ای حصول نمود. تا آنجائیکه انباشت این اوراق نمایانگر انباشت راه آهن ها، معادن، کشتی های بخار و غیره است، آنها بیانگر توسعه پروسه باز تولید واقعی اند، همانگونه که مثلاً "گسترش لیست مالیاتی برای اموال منقول نشانگر توسعه این اموال است. اما بمثابة المثنی هایی که خود می توانند بعنوان کالا مبادله شوند و از این راه همانند ارزش های سرمایه ای گردش کنند، مجازی هستند و مبلغ ارزشی شان می تواند کاملاً مستقل از حرکت ارزشی سرمایه واقعی ای که آنها سندی بر آند، افزایش یا کاهش یابد. مبلغ ارزشی شان یعنی مظنه رسمی شان در بازار بورس، با نرخ بهره کاهش یابنده، لزوماً تمایل به افزایش خواهد داشت - تا آنجائیکه این کاهش، مستقل از حرکت ویژه سرمایه پولی و تنها پیامدی از تمایل نرخ سود به کاهش باشد؛ بدین ترتیب این ثروت مجازی نقداً به این دلیل در جریان توسعه تولید سرمایه داری و در تطابق با بیان ارزشی برای هر کدام از انقساماتش، با ارزشهای اسمی اصلی و مشخص، توسعه خواهد یافت.^۷

کار کرد صنعت بوجود آید؛ بخش سالانه ای از این ثروتها پیشاً پیش به کسانی که آن ثروت مصرف شده را وام داده اند تخصیص داده می شود؛ این بخش از طریق مالیات از کسانی گرفته میشود که آن ثروت را بوجود می آورند و به طلبکاران دولت داده میشود؛ و بر طبق رابطه متداول بین سرمایه و بهره در کشور، یک سرمایه تصویری مفروض میشود که به همان میزان سرمایه ایست که میتواند باعث بهره سالانه ای شود که میبایست به طلبکاران تعلق گیرد.»

(Sismondi ,«Nouveaux Principes » II , s. 229 , 230).

نفع و ضرر بدلیل نوسانات در قیمت این اسناد مالکیت، بعلاوه تمرکز آنها در دستهای پادشاهان {بازرگانان عمده} راه آهن و غیره بجهت طبیعت موضوع هر چه بیشتر و بیشتر به نتیجه قماری تبدیل می شود که بنظر میرسد بجای کار بعنوان روش اصلی ای که مالکیت سرمایه ای توسط آن کسب می شده، و همچنین بجای {اعمال} قدرت مستقیم می نشیند. ثروتهای پولی مجازی از این نوع نه فقط بخش قابل ملاحظه ای از ثروت پولی افراد خصوصی را بلکه، همانطور که پیشتر نیز گفته شد، بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه بانکار را نیز تشکیل میدهند.

می توان- ما این را برای اینکه زودتر به اتمامش برسانیم یاد آور می شویم - انباشت سرمایه پولی را بمثابه انباشت ثروت در دستهای بانکار (وام دهنده پول بعنوان حرفه) نیز فهمید، که میانجیگری را از یک طرف بین سرمایه داران پولی خصوصی و از طرف دیگر بین دولت و شهرداریها و وام گیرندگان باز تولید کننده انجام می دهد؛ زیرا تمام گستره عظیم سیستم اعتباری و کالا "همه اعتبارات توسط آنها بمانند سرمایه شخصیشان مورد سوء استفاده قرار می گیرد. این اشخاص همیشه دارای سرمایه و درآمد بشکل پول و یا بشکل حواله های مستقیم بروی پول می باشند. انباشت ثروت این طبقه می تواند کاملاً در جهت دیگری نسبت به انباشت واقعی صورت گیرد، اما این لااقل این را به اثبات می رساند که این طبقه بخش قابل ملاحظه ای از این انباشت آخری را به جیب میزند.

اجازه بدهید محدوده تنگتری را برای سؤال مطرح شده قرار دهیم:

تضمینهای دولتی بعلاوه سهام و اوراق بهادار از هر نوعی، قلمروی سرمایه گذاری برای سرمایه استقراضی هستند، یعنی سرمایه ای که برای بهره آور بودن در نظر گرفته شده است. آنها اشکالی هستند که این سرمایه بوسیله آنها وام داده می شود. اما آنها خود این سرمایه استقراضی ای که در آنها سرمایه گذاری شده نیستند. از جهت دیگر و تا آنجا که اعتبار نقش مستقیمی در پروسه تجدید تولید بازی میکند: آنچه که صاحب کارخانه یا تاجر وقتی میخواهد براتی را تنزیل کند یا وامی را بگیرد، لازم دارد، نه سهام است و نه اوراق دولتی. چیزی که او بدان محتاج است پول است. اگر او نتواند پول را از طریق دیگری بدست بیاورد، این اوراق بهادار را یا به وثیقه میگذارد و یا می فروشد. انباشت این سرمایه استقراضی و یا دقیقتر انباشت سرمایه پولی ای که میتواند قرض داده شود، است که مورد بحث ماست. در اینجا موضوع بر سر قرض خانه، ماشین ها و یا هر سرمایه استوار دیگری نیست. موضوع بر سر آن پرداختهایی هم نیست که صاحب کارخانه و بازرگان به شکل کالا و در قلمروی پروسه تجدید تولید بیکدیگر می دهند؛ اگر چه ما در حله اول می بایست این

(۷) بخشی از سرمایه پولی قابل قرض انباشت شده، در واقع تنها بیانی است از سرمایه صنعتی. وقتیکه مثلاً انگلیس حدود سال ۱۸۵۷ مبلغ ۸۰ میلیون پوند استرلینگ {در متن انگلیسی به اشتباه ۱۸۰ آمده است} در راه آهن ها و شرکت های دیگر آمریکایی سرمایه گذاری کرد، این سرمایه گذاری تقریباً فقط از طریق فرستادن کالاهای انگلیسی بی انجام گرفت که آمریکایی ها نمی بایست پولی برایشان پرداخت میکردند. صادر کنندگان انگلیسی براتهایی را برای این کالا ها به روی آمریکا صادر کردند؛ اینها بوسیله سهامداران انگلیسی خریداری شد و به آمریکا برای پرداخت مبالغ سهام فرستاده شدند.

نکته را نیز دقیقتر بررسی کنیم؛ موضوع تنها بر سر آن وامهای پولی بی است که از طریق بانکار بعنوان میانجی، به صاحب کارخانه و تاجر داده می شود.

اجازه بدهید نخست اعتبار بازرگانی را مورد تحقیق قرار دهیم، یعنی اعتباری که سرمایه داران دست اندرکار در تجدید تولید بهمدیگر میدهند. این پایه سیستم اعتباری را تشکیل میدهد. نماینده آن برات است، یک سند قرضه با موعد پرداخت معین شده، *document of deferred payment*. هرکس اعتباری را با یک دست میدهد و اعتباری را با دست دیگر میستاند.

اجازه بدهید ابتدائاً "کاملاً" از اعتبار بانکی که حوزه کاملاً متفاوت و مجزایی را تشکیل میدهد، صرف نظر کنیم. تا جاییکه این پروات خود مجدداً "بمثابه وسیله پرداخت در بین تجار از طریق پشت نویسی از یکی به دیگری در گردشند، بدون اینکه تنزیل بمیان بیاد، این تنها انتقال طلب قرضه است از A به B و هیچ تغییری در رابطه پدید نمی آورد. تنها شخصی با شخص دیگر جایگزین می شود. و حتی در همین حالت نیز ممکن است تصفیه حساب بدون دخالت پول صورت گیرد. ریسنده A مثلاً می بایست براتی را به دلال پنبه B و این نیز به وارد کننده C پرداخت کند. اگر C همزمان نخ نیز صادر کند، همانگونه که معمولاً هم مرسوم است، لذا او می تواند درازاء یک برات از A نخ بخرد و ریسنده A می تواند دلال B را با برات خودش {B} پرداخت کند، چیزی که او از C بعنوان پرداخت دریافت کرده بود. بدینقرار حداکثر فقط یک موازنه حساب است که با پول پرداخت می شود. کل معامله فقط میانجیگر مبادله پنبه و نخ است. صادر کننده فقط نماینده ریسنده است و دلال پنبه نماینده پنبه کار.

در این دور اعتبار منحصراً "بازرگانی، دو چیز قابل توجه است:

نخست: تصفیه این مطالبات قرضه متقابل بستگی دارد به جریان برگشت سرمایه یعنی به W-G، که فقط به تعویق انداخته شده است. اگر ریسنده از چلوار ساز براتی را دریافت کرده باشد، چلوار ساز زمانی می تواند پرداخت کند که آن چلوازی که در بازار دارد در این فاصله به فروش رفته باشد. اگر تاجر بورس باز غله {speculator} به عامل خریدار خود براتی داده باشد، این عامل در صورتی می تواند پولها را بپردازد که غلات در این حین با قیمت انتظار رفته بفروش رسیده باشند. لذا این پرداختها در رابطه تنگاتنگی با تحرک در باز تولید یعنی پروسه تولید و مصرف قرار دارند. اما از آنجاییکه اعتبارات متقابلند، لذا قدرت پرداخت یکی همزمان وابسته به قدرت پرداخت دیگریست؛ بنا بر این در موقع صدور برات شخص می تواند یا روی جریان برگشت سرمایه به کسب و کار خودش حساب کرده باشد و یا روی برگشت آن به کسب و کار یک شخص ثالث که ضمناً باید براتی به او بپردازد. بجز دورنمای جریان برگشت، پرداخت فقط می تواند از طریق سرمایه ذخیره ای که صادر کننده

برات برای انجام تعهداتش در صورت تأخیر در جریان برگشت در دسترس دارد، ممکن گردد.

دوما: این سیستم اعتباری لزوم پرداختهای پولی نقد را از میان نمی برد. بخشا" اینکه بخش بزرگی از هزینه ها باید همیشه بطور نقد پرداخت شوند مانند دستمزد، مالیات و غیره. ضمناً" ممکن است مثلاً" B که از C براتی را بعنوان پرداخت دریافت کرده، قبل از اینکه موعد این برات سر برسد، خود می بایست برات موعد سر رسید ای را به D بپردازد، و از این بابت باید پول نقد داشته باشد. یک دوران کامل باز تولید مانند آنچه قبلاً" فرض گرفته شد، از پنبه کار تا پنبه ریس و بالعکس، فقط می تواند بصورت استثنائی پیش آید و دائماً" در بسیاری نقاط قطع میگردد. ما در رابطه با پروسه بازتولید دیدیم (کتاب ۲ بخش ۳) که تولید کنندگان سرمایه ثابت، بخشا" سرمایه ثابت بین خود معاوضه میکنند.

لذا براتها کما بیش میتوانند با هم یکسان شوند. همین نیز در خط تولید صعودی رخ میدهد جاییکه دلال پنبه بر ریسنده برات میکشد، ریسنده بر چلوار ساز، این یکی بر صادر کننده و صادر کننده بر وارد کننده (شاید باز هم پنبه). اما چرخه معاملاتی و به پیامد آن برگشت سلسله دیون بطور همزمان اتفاق نمی افتد. بطور مثال طلب ریسنده بر نساج از طریق دیون فروشنده ذغال بر ماشین ساز متوازن نمی شوند؛ ریسنده در کسب خود هرگز با دیون متقابل در مقابل ماشین ساز مواجه نمی شود زیرا محصول او، نخ، هرگز عنصری از پروسه باز تولید آن دیگری را تشکیل نمی دهد. لذا اینگونه طلبها میبایست توسط پول یکسان گردند.

مرزهای این اعتبار بازرگانی وقتیکه بتهایی مورد ملاحظه قرار گیرد عبارتند از: ۱- ثروت سرمایه داران صنعتی و تجار یعنی سرمایه ذخیره ای در دستشان برای مواقع تأخیر در جریان واگشت؛ ۲- خود همین جریانهای واگشت. اینها میتوانند برای مدتی بتأخیر بیافتند، یا قیمت کالاها میتواند در این حین نزول کند و یا کالا میتواند ناگهان بدلیل رکود بازار غیر قابل فروش گردد. هر چه براتها طولانی مدت تر باشند به همان میزان اولاً باید سرمایه ذخیره ای بزرگتر باشد و ضمناً امکان افت یا تأخیر در جریان واگشت بدلیل تنزل قیمت یا اشباع بازار بیشتر است. و ضمناً هر چه معامله اصلی بیشتر مشروط به بورس بازی روی افزایش یا کاهش قیمت کالاها باشد، برگشتها نامطمئن ترند. اما واضح است که با تکامل نیروی مولده کار و لذا تولید در مقیاس بزرگتر ۱- بازارها توسعه خواهند یافت و از محل تولید فاصله خواهند گرفت؛ از اینرو ۲- اعتبارات باید طولانی مدت تر شوند و همچنین ۳- این رکن بورس بازانه باید هر چه بیشتر و بیشتر بر معاملات حاکم گردد. تولید در مقیاس وسیع و برای بازارهای دور دست، کل تولید را در چنگال تجارت می اندازد؛ اما این کاملاً" غیر ممکن است که یک سرمایه ملی دوبرابر شود بگونه ای که تجارت خود با سرمایه خویش قادر شود که تمام محصول ملی را خریداری کرده و آنرا دوباره بفروش برساند. نتیجتاً اینکه اعتبار در اینجا غیر قابل اجتناب است؛ اعتباری که حجمش با حجم ارزشی فزاینده تولید رشد می کند و مدتش با فاصله وسعت یابنده بازار زیاد میشود. در اینجا یک تأثیر متقابل بوجود میآید. تکامل پروسه تولید باعث توسعه اعتبارات شده و اعتبارات موجب توسعه عملیات صنعتی و تجاری میگردد.

وقتیکه این اعتبار را مجزا از اعتبار بانکی موثر بررسی قرار دهیم، روشن است که آن با افزایش حجم خود سرمایه صنعتی رشد میکند. سرمایه استقراری و سرمایه صنعتی در اینجا یکی هستند؛ سرمایه های استقراری سرمایه های کالایی ای هستند که یا برای مصرف انفرادی نهایی و یا برای جبران اجزاء ثابت سرمایه مولد معین شده اند. آنچه که در اینجا بعنوان سرمایه استقراری نمود میکند همیشه آن سرمایه ایست که در مرحله معینی از پروسه باز تولید قرار دارد، اما از طریق خرید و فروش از دستی به دست دیگر میرسد، در حالیکه معادل آن تازه بعداً در موعد مقرر شده ای توسط خریدار پرداخت میگردد. مثلاً پنبه در مقابل یک برات به ریسند میرسد، نخ در مقابل یک برات به چلوار ساز، چلوار در مقابل یک برات به تاجری که در مقابل یک برات آن را در اختیار یک صادر کننده میگذارد، از صادر کننده در مقابل یک برات به تاجری در هند که آنرا می فروشد و با پول آن نیل خریداری میکند و الا آخر. در حالیکه این انتقالات از دستی به دست دیگر رخ میدهند پنبه دگرگونی خود را به چلوار از سر میگذراند و چلوار دست آخر به هند حمل میشود تا با نیل معاوضه گردد که با کشتی به اروپا حمل شده و در آنجا دوباره وارد باز تولید میگردد. فازهای مختلف پروسه تولیدی در اینجا توسط اعتبار پیش برده میشوند بدون اینکه ریسند پنبه را پرداخت کند، چلوار ساز نخ را، تاجر چلوار را و غیره. در مرحله نخست پروسه، کالا یعنی پنبه، از فاز های مختلف تولیدی میگذرد و این انتقالات توسط اعتبارات پیش برده میشوند. اما همینکه پنبه، در تولید، فرم نهایی خود بشکل کالا را اکتساب کرد، همان سرمایه کالایی فقط از دستهای تجار مختلف میگذرد که حمل و نقل آن را تا بازارهای دور وساطت میکنند و آخرینشان آن را بالاخره به مصرف کنندگان میفروشد و کالاهایی دیگر عوض آن میخرد که یا به مصرف میرسند و یا به پروسه باز تولید می پیوندند. در اینجا لازم است که دو مرحله را از هم تفکیک کرد: در اولی اعتبارات فازهای واقعی و پی در پی تولید متاع یکسانی را وساطت میکنند؛ در دومی اعتبارات فقط انتقال از یک تاجر به تاجر دیگر را وساطت میکنند، که شامل حمل و نقل آن نیز میشود یعنی عمل $W-G$. اما در اینجا نیز کالا اقلأ همیشه در عمل گردش قرار دارد یعنی در فازی از پروسه باز تولید.

چیزی که بدین قرار در اینجا به قرض داده میشود هرگز سرمایه بیکار مانده نیست، بلکه سرمایه ایست که باید در دست دارنده اش تغییر شکل دهد، سرمایه ای که به شکلی موجود است که برای او {دارنده اش} فقط سرمایه کالایی است یعنی سرمایه ای که باید از نو تغییر شکل دهد، و یا دقیقتر و یا لااقل در وهله اول باید به پول مبدل گردد. نتیجتاً این دگرگونی های کالاست که توسط اعتبارات وساطت میشوند، نه فقط $G-W$ بلکه همچنین $G-W$ و پروسه واقعی تولید.

فراوانی اعتبار در چرخه باز تولید - بجز اعتبار بانکی- بدین معنی نیست که: سرمایه غیر فعال بسیار حجیمی بعنوان وام عرضه میشود و مترصد یک سرمایه گذاری سود ساز است، بلکه بمعنی: استفاده عظیم از سرمایه در پروسه باز تولید است. اعتبار در اینجا این وساطتها را انجام میدهد ۱- در مورد سرمایه داران صنعتی، انتقال سرمایه صنعتی از یک فاز به فازی دیگر، ارتباط بین قلمروهای تولیدی مرتبط و دخیل در یکدیگر؛ ۲- در خصوص تجار،

حمل و نقل و انتقال کالاها از دستی به دست دیگر تا فروش نهایی آنها در قبال پول یا مبادله آنها با کالاهایی دیگر.

حد اکثر اعتبار در اینجا برابر است با بالاترین حد بکارگیری سرمایه صنعتی، یعنی منتهی کشش نیروی باز تولید آن بدون توجه به محدوده های مصرفی. این محدوده های مصرفی از طریق کشش خود پروسه باز تولید توسعه می یابند؛ از یک سو مصرف در آمد را نزد کارگران و سرمایه داران افزایش میدهد، از سوی دیگر با کشش در مصرف مولد برابر است.

تا زمانیکه پروسه باز تولید پیوسته و لذا واگشت تضمین شده است، این اعتبار به توسعه خود ادامه میدهد و توسعه اش بر مبنی گسترش خود پروسه باز تولید می باشد. زمانیکه یک رکود بر اثر تأخیر جریان واگشت، اشباع بازار و تنزل قیمتها سر میرسد، یک مازاد سرمایه صنعتی موجودیت می یابد، اما در شکلی که نمیتواند وظیفه خود را ایفا نماید. فراوانی سرمایه کالایی ولی غیر قابل فروش. فراوانی سرمایه استوار اما بدلیل رکود بازتولید اکثراً غیر فعال. اعتبارات محدود میشوند ۱- زیرا سرمایه غیر فعال است یعنی در یکی از فازهای باز تولیدی خود راکد مانده، زیرا نمیتواند دگرگونی خود را باتمام برساند؛ ۲- زیرا اعتماد به تداوم پروسه بازتولید از میان رفته است؛ ۳- زیرا تقاضا برای این اعتبار بازرگانی کاهش یافته است. ریسنده که تولید خود را محدود کرده و حجمی نخ بفروش نرفته در انبار دارد، احتیاجی ندارد که پنبه را از طریق اعتبار خریداری کند؛ تاجر لزومی ندارد که هیچ کالایی را از طریق اعتبار بخرد زیرا او خود بیشتر از احتیاج از آنها دارد.

اگر آشفتهگی ای در این گسترش و یا حتی در جریان متداول پروسه بازتولید ایجاد گردد، نتیجتاً کمبود اعتبار نیز از راه فرامیرسد؛ مشکل تر میتوان از طریق اعتبار کالا خریداری کرد. اما بویژه تقاضای پرداخت با پول نقد و احتیاط در رابطه با فروش اعتبار خصیصه این فاز در چرخه صنعتی است که در پی ورشکستگی می آید. در خود بحران زمانیکه همه مجبور به فروش هستند و نمیتوانند بفروشند و نقداً باید بفروشند که بتوانند بپردازند، این نه حجم سرمایه غیر فعال در جستجوی سرمایه گذاری، بلکه {حجم} سرمایه ای که در پروسه باز تولید خود متوقف شده است، میباشد که به حد بالای خود میرسد، همچنین زمانیکه کمبود اعتبار حد اکثر است (ولذا نرخ تنزیل نزد اعتبار بانگذار بالاترین حد را دارد). سرمایه ای که پیش از این سرمایه گذاری شده است، فی الواقع و در محدوده وسیعی غیر فعال است زیرا پروسه بازتولید راکد است. کارخانه ها متوقفند، مواد خام روی هم انباشته میشوند، محصولات تمام شده بازار را بعنوان کالا مملو میکنند. هیچ چیزی اشتباه آمیز تر از این نیست که چنین وضعیتی را با کمبود سرمایه مولد توضیح داد. در اینجا دقیقاً مازاد سرمایه مولد موجود است، بخشاً" به نسبت مقیاس بازتولیدی متداول اما اکنون محدوده شده و بخشاً در مقایسه با مصرف فلج شده.

اجازه بدهید فرض کنیم که تمام جامعه فقط تشکیل شده است از سرمایه داران صنعتی و مزد بگیران. اجازه بدهید ضمناً" از نوسانات قیمتی نیز چشم پوشیم که قسمت بزرگی از کل سرمایه را در جایگزین کردن خودش در نسبت متوسطش منع میکند و به دلیل بهم پیوستگی

عمومی در کل پروسه بازتولید که مسبب آن بویژه اعتبار است، بطور مدام باعث رکودهای عمومی موقت میگردد. اجازه بدهید همزمان از معاملات شیادانه و بورس بازانه که سیستم اعتباری موجب پیش بردشان میشود نیز صرف نظر کنیم. در این حالت یک بحران را فقط میتوان از روی عدم تناسب در شاخه های مختلف تولید و از روی عدم تناسب بین مصرف خود سرمایه داران و انباشتشان توضیح داد. اما با اوضاع کنونی، جایگزینی سرمایه در تولید گذاشته شده بیشتر به قدرت مصرفی طبقات غیر مولد وابسته است؛ در حالیکه قدرت مصرفی کارگران بخشاً از طریق قوانین دستمزد، و بخشاً از اینکه آنها فقط تا زمانی مورد استفاده قرار میگیرند که با سود، توسط طبقه سرمایه دار، قابل بهره برداری باشند، محدود میشود. دلیل نهایی برای تمام بحرانهای واقعی همیشه فقر و محدودیت مصرفی توده ها در تقابل با تمایل تولید سرمایه داری به توسعه نیروهای مولده است و خواهد ماند، گویی که فقط قدرت مصرفی مطلق جامعه محدودیتشان را تشکیل میدهد.

لااقل در کشورهای توسعه یافته سرمایه داری، یک کمبود واقعی سرمایه مولد فقط میتواند با یک بدی محصول عمومی، چه در مورد مواد غذایی اصلی یا مهمترین مواد خام صنعتی مطرح گردد.

علاوه بر این اعتبار بازرگانی، در ضمن اعتبار پولی حقیقی وجود دارد. پیش پرداختهای متقابل سرمایه داران صنعتی و تجار با پیش پرداختهای پولی به آنها از طرف بانکداران و وام دهندگان پول ترکیب میشوند. در مورد نزول براتها، پیش پرداخت فقط جنبه اسمی دارد. صاحب کارخانه ای محصول خود را در ازاء یک برات میفروشد و این برات را نزد دلال سفته نزول میکند. پیش پرداختی که دلال میدهد در واقع تنها اعتباریست نزد بانکدارش، که او نیز مجدداً بعنوان پیش پرداخت به دلال، سرمایه پولی سپرده گذارانش را میدهد، که متشکل اند از خود سرمایه داران صنعتی و تجار و اما همچنین از کارگران (از مجرای بانکهای پس انداز)، رباخواران زمین و دیگر طبقات غیر مولد. از این طریق هر تک صاحب کارخانه یا تاجری میتواند هم از لزوم داشتن یک ذخیره سرمایه ای بزرگ و هم از وابستگی به جریان واگشت واقعی گریز بزند. اما از سوی دیگر کل پروسه آنچنان پیچیده میشود - بخشاً بسادگی از طریق دستکاری در سفته ها و بخشاً از طریق معاملات کالایی ای که تنها با هدف تولید بروات انجام میشوند - که وانمود کردن به یک کسب و کار استوار و دارای واگشتی سرزنده براحتی تا مدتها بعد از اینکه جریان واگشت در واقع تنها از طریق تضرر بخشاً پول وام دهندگان فریب خورده و بخشاً توسط تولیدکنندگان فریب خورده انجام میگرفته، مقدور میباشد. لذا کسب و کار همیشه درست قبل از ورشکستگی بطور مبالغه آمیزی سالم بنظر میرسد - بهترین مدرک برای این موضوع را میتوان در « گزارش عملکرد بانک» در ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ یافت، جاییکه همه رؤسای بانکها، تجار و خلاصه همه کارشناسان دعوت شده، در رأسشان اُرد اورستون {Lord Overstone} بهمدیگر بخاطر سلامت و شکوفایی کسب و کار تهنیت می گفتند - درست یک ماه قبل از اینکه بحران در اگوست ۱۸۵۷ آغاز شود. و عجیب اینجاست که توک {Tooke} مجدداً در کتابش « تاریخ قیمتها {History of prices}» خویش را دوباره بعنوان تاریخ نگار در این تصور باطل

در مورد تک تک بحرانها سهیم میکند. کاسبی همیشه عمیقاً سالم است و رشته اقدامات بطور مناسبی توسعه می یابد تا زمانیکه فروپاشی بطور ناگهانی آغاز میگردد.

اکنون به انباشت سرمایه پولی باز میگردیم.

هر افزایشی در سرمایه پولی استقراری نشانی از انباشت سرمایه واقعی یا توسعه پروسه باز تولید نیست. این در آن مرحله ای از چرخه صنعتی که درست بعد از پایان بحران می آید بوضوح آشکار میشود، آنجاییکه سرمایه استقراری در حجمهای عظیم بی مصرف میماند. در این ایام که پروسه تولید محدود گشته است (تولید در نواحی صنعتی انگلیس بعد از بحران ۱۸۴۷ به میزان ۱/۳ کاهش داشت) و قیمت کالاها در پایین ترین حد خود قرار دارند و روحیه اقدامات متهورانه فلج شده است، یک نرخ بهره پایین حاکم است که در اینجا بیان کننده چیزی نیست بجز افزایش سرمایه استقراری، دقیقاً بدلیل محدودیت و فلج شدگی سرمایه صنعتی. این کاملاً روشن است که بدلیل کاهش قیمت کالاها، پایین آمدن داد و ستد و محدودیت سرمایه ای که برای دستمزد گذاشته میشود، وسایل گردش کمتری هم نیاز است؛ و اینکه از سوی دیگر بدنبال تسویه قرض خارجی - بخشاً از طریق خروج طلا، بخشاً از طریق ورشکستگی ها - دیگر لزومی به پول بیشتری برای انجام عملکرد پول جهانی نمیباشد؛ و سرانجام حجم معاملات مرتبط با نزول برات، همگام با تعداد و بزرگی این براتها کاهش می یابد. تقاضا برای سرمایه پولی استقراری - چه بشکل وسیله گردش و چه بشکل می یابد و لذا نسبتاً مقدار وافر از آن موجود می باشد. اما ضمناً همانطور که بعداً هم خواهیم دید، عرضه سرمایه پولی استقراری در اینچنین شرایطی افزایش خواهد داشت.

بدین ترتیب بعد از بحران ۱۸۴۷ «یک محدودیت در کاسبی و مازاد بزرگی از پول» حکمفرما بود (۱۶۶۴ گواهی شماره ۱۸۴۷/۴۸ < Com. Distress >). نرخ بهره بسیار پایین بود بدلیل «بزرگانی تقریباً بطور کامل از بین رفته و یک نقصان تقریباً کامل امکان بکارگیری پول». (همان منبع، ص ۴۵ گواهی هاجسون {Hodgson})، رئیس بانک سلطنتی لیورپول). اینکه چه یارهایی را این آقایان (که هاجسون یکی از بهترین هایشان است) رویهم بافتند که این مسئله را توضیح دهند را میتوان از جمله زیر فهمید:

«مشکلات» (۱۸۴۷) «در واقع بدلیل کم شدن واقعی سرمایه پولی در کشور است که بخشاً بدلیل لزوم پرداخت واردات از همه نقاط دنیا به طلا و بخشاً از طریق تبدیل سرمایه گردان (سرمایه سیال) به سرمایه استوار است.» [همان منبع ص ۶۳]. اینکه تبدیل سرمایه گردان به استوار چگونه میتواند سرمایه پولی کشور را کاهش دهد، نامفهوم است؛ زیرا در رابطه با مثلاً راه آهن ها که سرمایه در آن زمان اکثراً در آنها گذاشته میشد، هیچ طلا یا کاغذی برای پل راه آهن یا ریلها استفاده نمیشد، و پول برای سهام راه آهن تا جاییکه منحصرأ برای پرداختها به ودیعه گذاشته می شد، درست همانند تمام پولهای دیگری عمل میکرد که نزد بانک به ودیعه گذاشته شده بودند و حتی همانطور که در بالا نشان داده شد فوراً سرمایه پولی استقراری را افزایش

میدادند؛ اما تا آنجاییکه آنها در واقعیت در کار تأسیسات بکار می رفتند، بعنوان وسیله خرید و پرداخت در کشور در گردش بودند. فقط تا آنجاییکه سرمایه استوار شی قابل صدور نیست، بصورتیکه این عدم امکان صدور همچنین باعث حذف سرمایه قابل دسترسی، که از طریق برگشتهای متاع صادر شده و همچنین برگشت بشکل پول نقد و شمش طلا تهیه میگردند، میشود، فقط بدین صورت سرمایه پولی میتواند مورد تأثیر قرار گیرد. اما همچنین اشیاء صادراتی انگلیسی نیز در آن زمان بصورت حجم های غیر قابل فروش در بازار های خارجی تل انبار شده بودند. تجار و صاحبان صنایع در منچستر و غیره، که بخشی از سرمایه مربوط به جریان کار متداولشان در سهام راه آهن درگیر بود و لذا وابسته به سرمایه استقراری برای اداره کسب و کارشان بودند، بخشی از سرمایه سیالشان درگیر شده بود و آنها می بایست عواقب آنرا تحمل کنند. اما این همچنان می بود اگر آنها سرمایه ای را که به کسب و کارشان مربوط بود ولی از آن بیرون کشیده شده بود بجای راه آهن مثلاً در معادن که محصولاتشان مجدداً سرمایه سیال، آهن، ذغال، مس و غیره است، سرمایه گذاری میکردند. کاهش واقعی سرکایه پولی قابل دسترس از طریق بدی محصول، ورود غلات و خروج طلا طبیعتاً پدیده ای بود که هیچ ربطی به دغل بازی راه آهن نداشت.

« تقریباً تمام تجارتخانه ها کم و بیش کسب و کار خود را برای سرمایه گذاری در راه آهن ها بسختی کشانده بودند. » [همان منبع ص ۴۲]. - « سرمایه گذاری در مقیاس های عظیم مانند آنچه راه آهن ها از تجارتخانه ها دریافت کردند، آنها را { تجارتخانه ها را } بشدت مجبور به توسل جستن به بانکها از طریق نزول بروات برای ادامه کارهای معاملاتیشان کرد. » (همان هاجسون منبع نقل شده ص ۶۷) « در منچستر تضررهای عظیمی بدلیل بورس بازیهای راه آهن اتفاق افتاد. » (منبع نقل شده در کتاب I بخش XIII, ۳, C و جاهای دیگر، ر. گاردنر. گواهی شماره ۴۸۸۴ همان منبع).

یکی از دلایل عمده بحران ۱۸۴۷ مازاد عرضه عظیم به بازار و تقلب بسیار زیاد در معاملات کالایی هند شرقی بود. اما شرایط دیگری نیز باعث ورشکستگی تجارتخانه های ثروتمندی از همین نوع گردید:

« آنها به اندازه کافی امکانات داشتند اما نمیتوانستند بکارشان بگیرند. تمام سرمایه شان درگیر تصاحب زمین در ماوریتیوس {Mauritius}، جزیره ای در کنار ماداگاسکار واقع در اقیانوس هند، یا نیل و کارخانه های شکر بود. زمانیکه آنها دیونی را به ارقام ۶۰۰۰۰۰-۵۰۰۰۰۰۰£ ببار آوردند، دیگر هیچ نقدینه ای برای پرداخت برواتشان نداشتند و دست آخر معلوم شد که آنها برای پرداخت برواتشان کاملاً به اعتبارشان وابسته بودند. » (چ. تورنر {Ch. Turner} تاجر بزرگ هند شرقی در لیورپول، شماره ۷۳۰ همان منبع).

گاردنر {Gardner} ادامه میدهد (شماره ۴۸۷۲ همان منبع) :

« درست بعد از عهد نامه چین، کشور در مقابل چنان افق عظیمی از توسعه ای شگرف در معاملاتمان با چین قرار گرفت که بسیاری کارخانه های بزرگ فقط بجهت این معامله و برای ساختن نوعی لباس نخی که ترجیحاً قابل فروش در بازار چین باشد، تأسیس شدند و این کارخانه ها علاوه بر کارخانه های از قبل موجود تأسیس شدند. » (۴۸۷۴). « سرانجام این معاملات چگونه بود؟ - بسیار ویران کننده و به شیوه ای که از عهده هر تشریحی خارج است؛ من فکر نمیکنم که بیشتر از ۳ □ ۲ مبلغ همه مراسلات به چین در ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ هرگز برگشت کرده باشد؛ زیرا چای اصلی ترین متاع بازپرداختی است و بدلیل چشم

اندازی که بر ایمان ترسیم کرده بودند، همه ما کارخانه داران روی یک کاهش زیاد گمرک چای حساب کرده بودیم.»

و حالا این عقیده مختص کارخانه داران انگلیسی - بیان ساده لوحانه - می آید:
«معاملات ما با یک بازار خارجی، محدود به امکان آن {بازار} برای خرید کالا نمی باشد، بلکه با توانایی ما در کشورمان برای مصرف محصولاتی که بازاء مصنوعاتمان دریافت میکنیم محدود میگردند.»

(کشورهای نسبتاً فقیری که انگلیس با آنها معامله میکند طبیعتاً میتوانند هر حجمی از مصنوعات انگلیسی را پرداخت کرده و مصرف نمایند اما متأسفانه انگلیس ثرتمند نمیتواند محصولات بازگشتی را هضم نماید.)

۴۸۷۶. «من در وهله اول کالاهایی را فرستادم که با ضرر تقریباً ۱۵ درصدی بفروش رفتند؛ این را با باور داشت کامل به این انجام دادم که آن قیمتی که کارگزاران من میتوانستند چای را با آن بخرند، در فروش دوباره در اینجا میتواند چنان سودی بدهد که میتواند آن ضرر را بیوشانده، اما عوض سود در مواردی ۲۵ و تا ۵۰ درصد ضرر کردم.» - ۴۸۷۷. «آیا کارخانه داران به خرج خود صادر میکنند؟ - اکثراً. بنظر میرسد که تجار خیلی سریع متوجه شدند که از این چیزی حاصل نمیگردد، آنها حتی به کارخانه داران توصیه میکردند که بجای اینکه خود سهمی در آن داشته باشند آن را ارسال کنند.»
بر عکس در ۱۸۵۷ ضررها و ورشکستگی ها بیشتر شامل تجار شد، چون این بار کارخانه - داران حمل محصولات به بازار بیگانه را به عهده آنها گذاشتند» به خرج خودشان.»

یک توسعه سرمایه پولی، که اینگونه ایجاد میگردد که آنچه قبلاً اندوخته ارزشی خصوصی یا ذخیره سکه ای بود، بدلیل گسترش سازمان بانک (مراجعه کنید به نمونه ایپسویچ {Ipswich}) که زیلاً می آید جاییکه سپرده اجاره دهنده زمین در مدت چند سال درست قبل از ۱۸۵۷ چهار برابر شد)، همیشه برای مدتی مشخص به سرمایه استقراری تبدیل میگردد، بیانگر توسعه سرمایه مولد نیست - همانگونه که رشد سپرده ها در بانکهای سهامی لندن، و قتیکه آنها شروع به پرداخت بهره برای سپرده ها میکنند، هم اینچنین نیست. تا جاییکه مقیاس تولید همان باقی بماند، این توسعه فقط موجب میگردد که سرمایه پولی استقراری فراوانی نسبت به {سرمایه} مولد موجود باشد. لذا نرخ بهره پایین.

هنگامیکه پروسه بازتولید مجدداً به وضعیت شکوفایی که پیش از مازاد تنش قرار دارد، برسد، اعتبار بازرگانی گسترش وسیعی کسب میکند که این مجدداً در واقع پایه» سالم «خود را در جریان بازگشت روان و تولید گسترش یافته دارد. در این وضعیت نرخ بهره هنوز پایین است هرچند به بالاتر از حد مینیم خود میرسد. این در واقع تنها زمانی است که میتوان گفت که نرخ بهره پایین و لذا فراوانی نسبی سرمایه استقراری با گسترش واقعی سرمایه صنعتی منطبق میشود.

جریانهای بازگشت روان و منظم در پیوند با یک اعتبار بازرگانی رشد یافته، عرضه سرمایه استقراری را، علی رغم تقاضای افزایش یابنده، تضمین میکند و از افزایش پایه بهره جلوگیری میکند. از طرف دیگر تازه حالاست که شوالیه ها، که بدون سرمایه ذخیره ای یا اصولاً بدون هیچ سرمایه ای کار میکنند و لذا فقط با پول اعتباری عملیات انجام میدهند، بطور قابل توجهی سر در می آورند. علاوه بر این حالا همچنین توسعه زیاد سرمایه استوار

از هر نوعی و سرمایه‌گذاریهای جدید و وسیع و شامل پدیدار میشوند. بهره اکنون به میزان متوسط خود افزایش پیدا میکند. حد اکثر خود را زمانی که بحران جدید آغاز میشود پیدا میکند، اعتبار ناگهان متوقف میشود، پرداختها قطع میشوند، پروسه باز تولید فلج میشود و با استثنائاتی که قبلاً ذکر شد، یک کمبود تقریباً کامل سرمایه استقرای و مازادی از سرمایه صنعتی بیکار مانده پدیدار میگردد.

در کل حرکت سرمایه استقرای آنگونه که در نرخ بهره بیان می‌یابد، در جهت عکس حرکت سرمایه صنعتی میباشد. آن فازی که در آن نرخ بهره پایین، هرچند که بالاتر از مینیمم، با «بهبودی» و اعتماد افزایش یابنده بعد از بحران منطبق میگردد و بخصوص در آن فازی که آن {نرخ بهره} میزان میانگین خود را پیدا میکند، حد متوسط، یعنی به یک فاصله از مینیمم و ماکزیمم، تنها پریودهایی هستند که در آنها سرمایه استقرای فراوان با یک توسعه عظیم در سرمایه صنعتی همزمان میشود. اما در آغاز چرخه صنعتی، نرخ بهره پایین با یک انقباض منطبق است و در پایان چرخه، یک فراوانی سرمایه صنعتی با یک نرخ بهره بالا مترادف است.

نرخ بهره پایین که همراه با «بهبودی» می‌آید بیانگر آن است که اعتبار بازرگانی فقط به درجات کمی محتاج اعتبار بانکی است چون هنوز بخود متکی است.

اینچنین است در مورد این چرخه صنعتی که وقتی برانگیزش اول داده شد می‌باید همان دوره پریوداً خود را بازتولید نماید.^۸ در هنگامه وضعیتهای کساد، تولید به پائین تر از

^۸ همانطور که من در جایی دیگر توضیح داده‌ام < نشر دیتس جلد ۲۳ ص ۴۰ > در این مورد چرخشی بعد از آخرین بحران عمومی بزرگ رخ داده است. شکل ادواری حاد پروسه با سیکل ۱۰ ساله تا کنونی اش بنظر میرسد که با نوسانی بیشتر مزن، طولانی، امتداد یافته بین یک بهبودی نسبتاً کوتاه و ضعیف در کاسبی و یک رکود نسبتاً طولانی و نامعلوم جایگزین شده است - و این در کشورهای صنعتی مختلف در برهه‌های مختلفی پدیدار میگردد. اما ممکن است که این فقط مربوط باشد به طولانی شدن مدت سیکل. در اوان معاملات تجاری جهانی، ۱۸۴۷-۱۸۱۵، میتوان تقریباً دوره‌های ۵ ساله‌ای را نشان داد، از ۱۸۶۷-۱۸۴۷ دوره‌ها بوضوح ده ساله‌اند؛ آیا ما حالا در مرحله آمادگی برای یک ورشکستگی جهانی جدید با شدت بی اندازه هستیم؟ بسیاری چیزها دلالت بر این دارند. از زمان آخرین بحران عمومی در ۱۸۶۷ تغییرات بسزایی رخ داده است. وسایل حمل و نقل و ارتباطات بشکل عظیمی گسترش یافته‌اند - اقیانوس پیماها، راه آهن‌ها، تلگراف الکتریکی، کانال سوئز - اکنون دیگر بازار جهانی را به یک فاکت حتمی مبدل کرده‌اند. یک سری کشورهای صنعتی رقیب در کنار انگلیس که قبلاً صنعت را انحصار کرده بود سر برآورده‌اند؛ مناطق بسیار وسیع و مختلفه‌ای برای سرمایه‌گذاری سرمایه‌مازاد اروپایی در تمام بخش‌های دنیا گشوده شده‌اند بدین صورت که آن {سرمایه‌مازاد اروپایی} خیلی بیشتر پخش میشود و بدین شکل که بر بورس بازی دست بالای {over-speculation} محلی راحت تر غلبه میشود. بدلیل تمام اینها اکثر منشأهای قدیمی بحران و دلایل بحران سازی، یا مغلوب شده‌اند یا بسیار ضعیف. همزمان رقابت در بازار داخلی در مقابل کارتلها و تراستها عقب نشینی میکند، در حالیکه در بازارهای خارجی از طریق گمرک حمایتی بی‌که همه کشورهای بزرگ صنعتی با استثنای انگلیس بدور خود کشیده‌اند، محدود میگردد. اما این گمرکهای حمایتی خود چیزی نیستند بجز تجهیز کردن برای لشکرکشی نهایی عمومی صنعتی که می‌بایست حاکمیت بر بازار جهانی را مشخص کند.

سطحی که در سیکل های قبلی بدست آمده بود و پایه تکنیکی آن اکنون دیگر گذاشته شده است، پایین می افتد. در دوران شکوفایی - پررود میانی - {تولید} بر همین پایه به توسعه خود ادامه میدهد. در دوره مازاد تولید و کلاهبرداری، نیروهای تولیدی را تا آخرین حد تحت فشار قرار میدهد یعنی بسیار فراتر از محدوده های سرمایه داری برای توسعه تولید. اینکه در مرحله بحران کمبود وسائل پرداخت وجود دارد کاملاً روشن است. قابلیت تبدیل براتها جایگزین دگرگونی خود کالاها شده است و این عمل دقیقاً در چنین مرحله ای، هر چه اتاقهای بازرگانی بیشتر منحصراً با اعتبار کار کنند، بیشتر انجام میشود. یک قانونگذاری بانک اشتباه و جاهلانه مانند آنکه در ۴۵ / ۱۸۴۴ آمد میتواند این بحران پولی را تشدید کند. اما نوعی از قانونگذاری بانکی نمیتواند بر بحران غلبه کند.

در یک سیستم تولیدی که تمام بهم پیوستگی توسعه بازتولیدش بر مبنای اعتبار بنا شده است، شکی نیست که وقتی اعتبار ناگهان متوقف شده و تنها پرداخت نقد معتبر است، یک بحران، یک پورش شدید برای وسایل پرداخت، اجتناب ناپذیر خواهد بود. در نگاه اول بنظر میرسد که کل بحران فقط بحرانی اعتباری و پولی باشد. و در حقیقت موضوع فقط راجع به تسعیر-پذیری براتها به پول است. اما اکثر این براتها نمایانگر خرید و فروشهای واقعی اند که امتدادشان بسیار فراتر از احتیاج جامعه آخر الامر بنیان کل بحران را تشکیل میدهد. اما همزمان حجم وسیعی از این براتها نمایانگر اعمال کلاهبردارانه ای هستند که اکنون عریان گشته و فرو میریزند؛ ضمناً بورس بازی ها با سرمایه دیگران که ناموفق مانده؛ و نهایتاً سرمایه های کالایی ای که ارزششان کاهش یافته یا غیر قابل فروش میشوند، یا جریانهای واگستی که هرگز متحقق نخواهند شد. تمام این سیستم مصنوعی توسعه شدید توسعه باز تولید، طبیعتاً نمیتواند با اینکه یک بانک مثلاً بانک انگلیس بیاید و به کمک اوراق خود به تمام کلاهبرداران سرمایه ای را که کم دارند بدهد و همه کالاهای کم ارزش شده را با ارزش اسمی ایشان بخرد، علاج یابد. ضمناً همه چیز در اینجا بازگونه بنظر می آید چون قیمت واقعی و لحظات واقعی آن هرگز در این دنیای کاغذی ظاهر نمیشود، بلکه فقط طلا، پول طلا یا نقره، براتها، اوراق بهادار. این بازگونی مخصوصاً خود را در مراکزی چون لندن که تمام معاملات پولی کشور در آنجا متمرکز شده است نشان میدهد؛ تمام توسعه نامفهوم میگردد، این خود را نقداً به درجات کمتری در مرکز تولیدی نشان میدهد.

ضمناً در رابطه با مازاد سرمایه صنعتی که در طی بحرانها پیش می آید نکات زیر را باید متذکر شویم؛ سرمایه کالایی در خود ضمناً سرمایه پولی نیز می باشد یعنی یک میزان ارزشی معین، بیان شده در قیمت کالاها. بمثابة ارزش مصرف کمیت مشخصی است از اشیاء مصرفی مشخص که در دوران بحران مازادی از آن موجود است. اما بمثابة سرمایه پولی در خود یعنی بعنوان سرمایه پولی بالقوه، مدام در معرض گسترش و انقباض است. درست قبل از و در طی دوره بحران، سرمایه کالایی در ویژگی سرمایه پولی بالقوه بودن

بدین سان هر عنصری که جهت دفع تکرار بحرانهای قدیمی بکار میرود، در بر گیرنده نطفه ای برای بحرانهای هر چه شدید تر آتی می باشد. ف. انگلس]

خود، تحت محدودیت است. آن برای صاحبش و برای اعتبار دهنده اش (و همچنین بعنوان تضمینی برای براتها و وامها) نماینده مقدار کمتری سرمایه پولی است - نسبت به آن زمانی که خریداری شده بود و زمانی که نزولها و مبادلات رهنی، که بر مبنای آن بنا شده اند، بانجام رسیده بودند - . اگر بحث بر سر این باشد که سرمایه پولی یک کشور در دوران کساد تقلیل می یابد، پس این که گفته شود قیمت کالاها کاهش یافته بهمان معناست. ضمناً اینچنین سقوطهایی در قیمت، فقط تورم های قبلی خودشان را یکسان میکنند.

در آمد ها نزد طبقات غیر مولد و آنهایی که از عایدی های ثابت زندگی میکنند عمدتاً در تحت تورم قیمتها که با مازاد تولید و بورس بازی و افر مترادف است، بی تغییر باقی می - مانند. از این جهت نسبتاً قدرت مصرفشان و لذا همچنین توانایشان در جایگزینی آن بخشی از کل بازتولید که معمولاً در مصرفشان وارد میگردد - حتی اگر تقاضا یشان اسماً همان باقی بماند - در واقعیت کاهش خواهد یافت.

در رابطه با واردات و صادرات باید توجه شود که تمام کشورها بترتیب در بحران در گیر میشوند و آشکار میگردد که همه آنها بجز چند استثناء به میزان بیش از حدی وارد و صادر کرده اند، بشکلی که آنها همه دارای موازنه پرداختی نامساعد میشوند؛ اما در واقع مسئله بر سر موازنه پرداختی نیست. مثلاً انگلیس از یک جریان خروج طلا رنج می برد. آن بیش از حد وارد کرده است. اما همزمان همه کشورهای دیگر لبریز از کالاهای انگلیسی اند. پس آنها نیز بیش از حد وارد کرده اند و یا مجبور به واردات بیش از حد شده اند. (بهرجهت تفاوت است بین کشوری که بر مبنای اعتبارات صادر میکند و کشورهای که بر مبنای اعتبارات یا صادر نمیکنند و یا خیلی کم میکنند. این آخریها در عوض بر مبنای اعتبارات وارد میکنند؛ و شرط لازم برای اینکه مورد چنین نباشد این است که کالاها به طریق امانتی به آنجا فرستاده شده باشند). بحران ممکن است اول در انگلیس بروز کند یعنی در کشوری که بیشترین اعتبار را میدهد و کمترین را دریافت میکند، زیرا موازنه پرداختی، یعنی موازنه در مورد پرداختهای سر رسیده ای که فوراً باید تسویه شوند، نا مساعد است، هر چند موازنه مبادلاتی عمومی مساعد است. این آخری بخشاً از طریق اعتباری که داده است {توسط انگلیس} و بخشاً از طریق آن حجم عظیمی از سرمایه استقرای که به خارج داده شده توضیح داده میشود، بدین طریق که حجمی از کالاهای برگشتی، در کنار واگشتهای حقیقی معاملاتی، به سمت آن {انگلیس} سرازیر میشوند. (بحران در ضمن بعضی از مواقع نخست در آمریکا بروز میکند یعنی کشوری که بیشترین اعتبار بازرگانی و سرمایه ای را از انگلیس دریافت میکند). ورشکستگی در انگلیس که با جریان خروج طلا آغاز گردید و همراه بود، بالانس پرداختی انگلیس را موازنه میکند، بخشاً بدلیل ورشکستگی واردکنندگانش (بتفضیل ذیل) و بخشاً از این طریق که قسمی از سرمایه کالایی اش با قیمت پایین به خارج سرازیر میگردد و بخشاً توسط فروش اوراق بها دار بیگانه، خرید انگلیسی اش و غیره. حالا نوبت به کشوری دیگر میرسد. بالانس پرداختی موقتاً برای این کشور مساعد بود؛ اما حالا آن موعد زمانی ای که معمولاً بین موازنه پرداخت و موازنه بازرگانی بر قرار است دیگر لغو شده یا دست کم توسط بحران کوتاه شده است؛ همه پرداختها می بایست یکدفعه انجام

گیرند. همان قضیه دوباره در اینجا تکرار میشود. اکنون انگلیس دارای جریان ورود طلا میشود و کشور دیگر دارای جریان خروج طلا. هرچه که در یک کشور بعنوان مازاد واردات جلوه میکند در کشور دیگر بعنوان مازاد صادرات نمایان میگردد و بالعکس. در ضمن مازاد واردات و صادرات در تمام کشورها اتفاق افتاده است (در اینجا ما نه راجع به بدی محصول و غیره، بلکه راجع به بحرانهای عمومی صحبت میکنیم)؛ یعنی مازاد تولید که توسط اعتبارات به پیش برده میشود و تورم عمومی قیمتتها که همراه با آن است.

در ۱۸۵۷ بحران در ایالات متحده بروز کرد. یک جریان خروج طلا از انگلیس به آمریکا متعاقب آن بود. اما همینکه حساب در آمریکا ترکید، با بحران در انگلیس و جریان خروج طلا از آمریکا به انگلیس همراه بود. به همین ترتیب در رابطه انگلیس با قاره {کشورهای بری در قاره اروپا مورد نظر است}. موازنه پرداختی در دوره های بحران عمومی برای هر ملتی نامساعد است، در هر حال برای ملتهای از نظر بازرگانی توسعه یافته نامساعد است. البته همیشه برای یکی متعاقب دیگری همانند آتش تیربار هنگامیکه نوبت پرداخت برای یکی فرامیرسد؛ و هنگامیکه بحران فرامیرسد، مثلاً در انگلیس، ردیف این موعدهای زمانی را در یک دوره کوتاه بهم می فشرد. در نتیجه آشکار میشود که تمام این ملل همزمان هم مازاد صادرات (یعنی مازاد تولید) و هم مازاد واردات (یعنی تجارت بیش از حد) داشته اند، و قیمتتها در همه آنها متورم شده و اعتبارات بشدت تحت تنش قرار گرفته اند. و نزد همه آنها همان از هم فروپاشی بدنبال می آید. پدیده جریان خروج طلا بنوبت گریبانگیر همه میشود و با عمومیت خود نشان میدهد که ۱- جریان خروج طلا تنها یک پدیده در بحران و نه دلیل آن است ۲- بترتیبی که نزد ملل مختلف ظاهر میگردد فقط بیان کننده این است که چه موقع نوبت آنهاست که با فلک تسویه حساب کنند {کنایه از اینکه روز قیامتشان فرارسیده است}، چه موقع موعد بحران آغاز و عناصر پنهان آن نزد آنها بروز کرده است.

این خصیصه نویسندگان اقتصادی انگلیسی است - و ادبیات اقتصادی بعد از ۱۸۳۰ که ارزش یاد آوری دارند کلاً عبارتند از ادبیات راجع به پول رایج، اعتبار و بحرانها - که علی رغم تغییر جهت نرخ ارز، صدور فلزات قیمتی در دوره بحران را فقط از زاویه انگلیس بمثابة پدیده ای ملی مختص مد نظر دارند و قصداً چشم خود را بروی این فاکت می بندند که وقتی بانک آنها در دوره بحران نرخ بهره را بالا میبرد تمام دیگر بانکهای اروپایی نیز این چنین میکنند و وقتی که امروز نزد آنها، بدلیل جریان خروج طلا، داد و فغان است، لذا فردا آمریکا و پس فردا نزد آلمان و فرانسه بهمین گونه خواهد بود.

در ۱۸۴۷ «تعهداتی که انگلیس بطور متداول داشت» (بیشتر برای غلات) «میبایست انجام شوند. متأسفانه در مقیاس وسیعی توسط ورشکستگیها انجام گرفت.» (انگلیس ثروتمند از طریق ورشکستگیها برای خود {در تعهداتش} نسبت به قاره و آمریکا ایجاد فضا کرد.) اما تا جاییکه آنها نمیتوانستند از طریق ورشکستگی انجام گیرند، توسط خروج فلزات قیمتی بانجام میرسیدند.» (گزارش کمیته عملیات بانک ۱۸۵۷)

بدیگر کلام، تا آنجاییکه بحران در انگلیس نیز بدلیل وضع قوانین بانکی تشدید میگردد، این وضع قانون وسیله ای است که در مواقع قحطی با آن بر سر ملل صادرکننده غله کلاه

گذاشته میشود، اول برای غلاتشان و بعداً برای پول آن غلات. در این زمانها ممنوعیت خروج غله برای کشورهایی که خود کم و بیش از خشکسالی دررنجند، ابزاری بسیار منطقی است برای عقیم گذاردن این نقشه بانک انگلیس که میخواهد « از طریق ورشکستگی ها » در مورد واردات غله» به تعهدات خودش عمل کند». در هر حال خیلی بهتر است که تولید کنندگان غله و بورس بازان بخشی از سودشان را بنفع کشورشان از دست بدهند تا آنکه سرمایه شان را بنفع انگلیس از دست بدهند.

متابع آنچه گفته شد، سرمایه کالایی در بحران و کلاً در تمام رکودهای معاملاتی، ویژگی خود بعنوان نماینده باقوه سرمایه پولی بودن را، در مقیاس وسیعی از دست میدهد. همین راجع به سرمایه مجازی، اوراق بهره آور، تا زمانیکه اینها خود در بورس سهام بمثابة سرمایه پولی در گردشند، نیز صدق میکند. قیمتشان با این بهره فزاینده کاهش می یابد. بدلیل کمبود عمومی اعتبار، که صاحبانشان را وادار میکند که آنها را در حجمهای عظیم به بازار برای تهیه پول بفرستند، نیز قیمتشان بیشتر کاهش می یابد. دست آخر در ارتباط با سهام نیز کاهش می یابد، بخشاً بدلیل تقلیل درآمدهایی که اینها حواله هایی بر آنانند، بخشاً بدلیل شکل کلاهبردارانه شرکتهایی که اینها اغلب نمایندگی شان میکنند. این سرمایه پولی مجازی در طی بحران بسیار کاهش مییابد و همین نیز متعاقباً برای امکان صاحبش در گرفتن وام بر حسب آن در بازار نیز صادق است. کاهش بیان پولی این اوراق بهادار در لیست بورس سهام هیچ ربطی با سرمایه واقعی ای که اینها نمایندگی میکنند ندارد، بلکه بر عکس بسیار زیاد به قدرت پرداختی صاحبانشان مربوط است.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com